

مثنوی جمال و جلال و سراینده آن

دکتر نصرالله پورجوادی*

مثنوی جمال و جلال تصنیف محمد نزل آباد. مقدمه و تصحیح: شکوفه قبادی. - تهران: مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۸۲. ۱۹۰ صفحه.

چکیده

جمال و جلال مثنوی است عاشقانه تمثیلی با درونمایه عرفانی، و به اهتمام شکوفه قبادی در سال ۱۳۸۲ در تهران (مرکز نشر دانشگاهی) چاپ شده است. مصحح، این مثنوی را سروده شاعری ناشناخته به نام محمد نزل آباد (از سرایندهان قرن نهم هجری) دانسته است و درباره او اطلاعاتی به دست نداده.

نویسنده مقاله پس از مطالعه دقیق منظومه یاد شده، و از طریق تخلص شاعر که امینی بوده و در مثنوی جمال و جلال ذکر گردیده، به شناخت هویت کامل سراینده توفیق یافته است و او را امین الدین نزل آبادی دانسته که دولتشاه سمرقندی در تذکرة الشعراء خود شرح حالش را آورده است. نویسنده مقاله در ادامه، پس از شناخت هویت سراینده مثنوی جمال و جلال ممدوح او را نیز شناسانده که همانا خواجه فخرالدین اوحید مستوفی از خاندان مستوفیان سبزوار و از علما و فضایی روزگار خود است.

* عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادبیات.

در سال ۱۳۸۲ مرکز نشر دانشگاهی منظومه‌ای عرفانی به تصحیح شکوفه قبادی منتشر کرده با نام مثنوی جمال و جلال که مصنف آن شاعری ناشناخته به نام محمد نزل‌آباد معرفی شده است. این مثنوی شرح حالات عاشقی است به نام جلال که مجبور می‌شود از کوه و بیابان عبور کند و موانع مختلف را از سر راه خود بردارد تا به معشوق خود جمال برسد. تاریخ سرودن این اثر، بنا بر یکی از ابیات مثنوی، سال ۸۰۸ هجری است:

هفت صد و هژده و نود افزون تا رسول آمده ز مکه برون
که شد این دفتر لطیف تمام یافتم زین کلام مفلک کام

(بیت ۸ - ۴۷۱۷)

نام شاعر نیز از روی ابیات دیگر وی حدس زده شده است، آنجا که می‌گوید:
بیهقم سبزواری دین آباد جای من خاک پاک نزل آباد
نام نیکو محمدم به یقین لقب و شهرتم بگو تو چنین

(بیت ۹ - ۴۷۲۸)

اما این محمد نزل‌آباد، یا صحیح‌تر بگوییم نزل‌آبادی، که بوده است؟ وی در مثنوی خویش اطلاعات دیگری درباره خودش به ما داده است. از جمله گفته است که مثنوی خود را در شهر مشهد رضوی تمام کرده است (بیت ۶ - ۴۶۹۴). مهمتر از این، وی در چند جا از حامی خود به نام فخرالدین یاد کرده و او را «حضرت آصف» خوانده است. این شخص نیز برای مصحح ناشناخته بوده و نوشته است که ابیات مثنوی «هیچ نوع اطلاعی درباره هویت او به ما نمی‌دهند» (مقدمه، صفحه سیزده).

در اینکه نام این مثنوی جمال و جلال است هیچ تردیدی نیست، چه خود شاعر به صراحت از اثر خویش با همین عنوان یاد کرده است (ابیات ۴۷۰۸ و ۴۷۱۲). اما این عنوان در میان منظومه‌های فارسی در فهرست نسخه‌های خطی فارسی، تألیف احمد منزوی، یا در فهرستهای نسخه‌های خطی موجود در ایران نیامده است. ظاهراً فقط یک نسخه از این اثر در کتابخانه دانشگاه اویسالا (در سوئد) موجود بوده و متن حاضر نیز از روی همان نسخه تصحیح و چاپ شده است.

دست‌نویست این مثنوی را که مصحح برای چاپ به مرکز نشر سپرده بود نگارنده دیده بود و متوجه اهمیت این اثر از لحاظ ادبی و عرفانی شده بود، ولی بعد از چاپ چون به مطالعه دقیق‌تر آن پرداخت سر نخ پیدا کرد که با آن توانست هم هویت مصنف

و هم هویت ممدوح او را معلوم کند.

این مثنوی عاشقانه در بحر خفیف سروده شده، و در ضمن مثنوی، مانند بسیاری از مثنویهای داستانی سده هفتم و هشتم و نهم گاهی غزلهایی هم آمده است و در این غزلها شاعر تخلص خود را امین ذکر کرده است. یکی از این غزلها را شاعر از زبان مطربی چنگی در مجلسی که جمال و جلال به هم رسیده‌اند بیان کرده و شاعر در این غزل نام جمال و جلال را آورده و در بیت آخر، از زبان حال زهره، شاه را دعا کرده است:

هست هنگام عیش و روز وصال	بر سر تخت با جمال و جلال
ساقیان مهر و چاوشان چو فلک	مطربان بدر و چنگیان چو هلال
یارب این عیش را مبادا غم	یارب این بخت را مباد زوال
با جمال است حسن جاویدان	با جلال است نیز جاه و جلال
روز عیش است ساقیا در جام	باده ناب ریز مالامال
غیر معشوق و باده و مطرب	هست عالم همه خیال محال
چون امین زهره بر فلک گوید	شاه بادا به دولت و اقبال

(ابیات ۸۰-۴۰۷۴)

در غزلهای دیگر نیز این تخلص تکرار شده است. مثلاً در یکجا می‌گوید:

چو امین دم به دم که دیده من

(بیت ۳۱۶۸)

و در غزلی دیگر می‌گوید:

چون امین جوهر فراق نگار

(بیت ۳۲۱۴)

حتی در ضمن ابیات مثنوی هم در یکجا تخلص خود را آورده است:

گنج معنیست پندهای امین

(بیت ۱۱۹۱)

در بیت ۴۷۲۹ نیز که قبلاً نقل کردیم لفظ 'چنین' صحیح به نظر نمی‌رسد و ظاهراً تصحیف امین است و مصراع را باید بدین‌گونه خواند: «لقب و شهرتم بگو تو امین». لفظ 'نیکو' در مصراع اول همان بیت هم شاید مصحّف باشد).

باری، با پیداشدن تخلص امین گام مهمی در شناخت هویت کامل شاعر برداشته شده است. شاعری که در قرن نهم می‌زیسته، اهل بیهق سبزوار بوده و نزل آبادی خوانده

می‌شده و امین تخلص می‌کرده است کسی جز امین‌الدین نزل‌آبادی نبوده است و خوشبختانه دولتشاه سمرقندی این شاعر را معرفی کرده و در حق وی گفته است که «انواع فضیلت و حَسَب با نَسَب سیادت ضمّ داشت»، چنان که خود نزل‌آبادی هم در ابیاتی از جمال و جلال به حَسَب و نَسَب خود اشاره کرده گفته است:

گرچه دارم ز جدّ و باب شرف هستم از صدق بنده آصف
جدّ من تا به آدم است امیر جملگی پادشاه و میر و وزیر

(ابیات ۷- ۴۷۲۶)

دولتشاه سپس حکایتی از امین‌الدین را همراه با یکی از غزل‌های او بدین شرح آورده است:

امیر امین‌الدین مرد ظریف و خوش طبع بوده، با مولانا کاتبی و خواجه علی شهاب در شاعری دعوی می‌کند. گویند که جمعی از شعرا و فضلا تحسین قصیده شتر حجره مولانا کاتبی می‌فرمودند، امیر امین‌الدین در بدیهه این قطعه بگفت:

اگر کاتبی در سخن گه‌گهی بلغزد برو دق نگیرد کسی
شتر حجره را گر نکو گفت لیک شتر گربه‌ها نیز دارد بسی

و امیر امین‌الدین را در مثنوی‌گویی طبع فیاض بود و چند کتاب مثنوی پرداخته، مثل کتاب «شمع و پروانه» که آن را مصباح‌القلوب نام کرده و داستان «عقل و عشق» که آن را به سلوة‌الطالبین موسوم ساخته، و قصه «فتح و فتوح» و غیر ذلک. و این غزل او راست دیده چون آینه روی تو دیدن گیرد

از تحیر ز مژه آب‌چکیدن گیرد
دل من در سر آن زلف سیه مضطرب است

مرغ در دام چو افتاد طپیدن گیرد
باز بگریخت خیال تو ز چشم بی‌خواب

می‌رود اشک که او را به دویدن گیرد
لرزه بر تن فتد آن لحظه که من آه کشم

شاخ لرزد چو سحر باد وزیدن گیرد
گر رسد شادی وصلت به امین یک نفسی

جسم چنود که ورا روح پریدن گیرد^۲

دولت‌شاه، چنان که ملاحظه می‌شود، نام مثنوی‌های نزل‌آبادی را ذکر کرده و لیکن از جمال و جلال یاد نکرده است. منظومه دیگری که ظاهراً از امین‌الدین نزل‌آبادی است و دولت‌شاه ذکر نکرده است مثنوی بهرام و گلندام است که نسخه‌های خطی متعددی از آن موجود است. در این منظومه نیز شاعر امین تخلص کرده است، چنانکه در پایان مثنوی می‌گوید:

امین بگذر ز پوچ خود که تا کی به لب کف آوری و بر جبین خوی^۳
شناخت هویت سراینده جمال و جلال به ما کمک می‌کند تا ممدوح او یعنی امیر فخرالدین را هم بشناسیم. این شخص کسی جز خواجه فخرالدین اوحد مستوفی نیست که دولت‌شاه ذکر او را قبل از ذکر امین‌الدین نزل‌آبادی آورده و در حق او گفته است:
حکیمی صاحب فضل بود و در فنون علوم صاحب وقوف، به تخصیص
در علم نجوم و احکام که در این فن به روزگار خود نظیر نداشت و در علم
شعر و شاعری سرآمد عصر بود، و در خط و انشا و استیفا و طب و تواریخ
مشاؤالیه. مستعدی به جامعیت در روزگار او نبود. و خواجه از اعیان سبزواری
است و خاندان ایشان را مستوفیان خوانند و ذکر آن مردم در تاریخ بیهق
مذکور و مسطور است.

اشاره دولت‌شاه سمرقندی به فضل است که ابوالحسن علی بن زید بیهقی، معروف به ابن فندق (ف. ۵۶۵)، در کتاب تاریخ بیهق نوشته و در آن خانواده مستوفیان سبزواری را معرفی کرده است.^۴ اعضاء خانواده مستوفیان از سده پنجم به بعد از شخصیت‌های فرهنگی سبزواری بودند و خود فخرالدین اوحد نیز دانشمندی برجسته و منزلت‌مركز فرهنگی شهر بود و حتی در زمان دولت‌شاه نیز هنوز منزل او محل رجوع فضلا و دانشمندان و ادبا بود. امیر علیشیرنویسی هنگامی که پدرش از طرف شاه به حکومت سبزواری رفته بوده^۵ اوحد مستوفی را دیده بوده و بعداً در مجالس النفایس با احترامی خاص از او یاد کرده گفته است که «یگانه عصر خود بود و بیشتر علوم و فنون را می‌دانست، به تخصیص علوم غریبه را، اما در فلکیات مشهور عالم بود».^۶ نوایی سپس از ملاقاتهای خود با او یاد کرده و مطلعی از یکی از غزلها یا قصاید او را نیز نقل کرده است.

یکی از خصایص خواجه فخرالدین اوحد علاقه او به کتاب در زمینه‌های گوناگون علمی بود. دولت‌شاه نوشته است که در منزل خواجه اوحد کتابخانه‌ای بود با یک‌هزار

جلد کتاب که بسیاری از آنها را خواجه به خط خویش حاشیه‌نویسی کرده بود. خواجه فخرالدین طبع شعر هم داشت و دیوانی از خود به جا گذاشت مشتمل بر قصاید و غزلیات و مقطعات، ولی جز دو بیت که امیر علیشیرنویسی نقل کرده و قصیده‌ای که فخرالدین در منقبت علی بن موسی‌الرضا(ع) سروده و دولت‌شاه آن را نقل کرده است، متأسفانه اثری از این دیوان نمانده است. در قصیده مزبور که مشتمل بر ۶۵ بیت است، فخرالدین ارادت خود را نه فقط به علی بن موسی‌الرضا(ع)، بلکه به‌طورکلی به خاندان اهل بیت، نشان داده است، بخصوص آنجا که می‌گوید:

سلطان جعفری نسب موسوی گهر	کو بود بر سران جهان مالک الرقاب
علام علم دین علی موسی‌الرضا	خضر سکندر آئین و شاه فلک جناب
در راه شرع قافله‌سالار جن و انس	در باب علم مسئله‌آموز شیخ و شاب

(...)

در دین کسی که غیر تو دانست پیشوا
افلاک را مدار از آن شد زمین که هست
گواه شدن جناب رسالت پناه را
بود آخرین سخن سخن عترت و کتاب^۷

این قصیده نشان می‌دهد که خواجه فخرالدین اوحد عمیقاً به امامان شیعه محبت می‌ورزیده و ظاهراً یکی از شیعیان سبزوار بوده و چه بسا پدر و جد او با نهضت سرداران که در سده هشتم اتفاق افتاد مرتبط بوده‌اند. قاضی نورالله شوشتری که مطالب دولت‌شاه را درباره فخرالدین در کتاب مجالس المؤمنین عیناً نقل کرده است خواجه را شیعه دانسته است. امین‌الدین نزل آبادی هم به نظر می‌رسد که از شیعیان سبزوار و بی‌هق بوده است. وی در ضمن ستودن اصل و نسب فخرالدین، از رفتن خود به مشهد و تمام کردن کتاب خود در جوار مرقد علی بن موسی‌الرضا(ع) بدین‌گونه یاد کرده است:

حیدری اصل و احمدی جوهر	گلشن لطف را تویی چو شجر
فخر دینی ^۸ و دین حبیب‌الله	کرده بهرت ز لطف خویش پناه

(ابیات ۵ - ۴۶۸۴)

(...)

کعبه‌ای کین زمان به ایران است	مرقد فیض‌بخش سلطان است
روی کردم به مشهد رضوی	اختر آسمان مرتضوی
دیده دل چو مرقدش را دید	بر دلم فیضها ازو برسید

چشم بر قبّه زبرجدفام کرده‌ام این کتاب خوب تمام

(ابیات ۶- ۴۶۹۳)

دولتشاه درباره تاریخ تولد و فوت امین‌الدین نزل‌آبادی چیزی نگفته است، ولی درباره ممدوح او خوشبختانه این اطلاعات را به دست داده است. خواجه اوحد، بنا به قول دولتشاه، در سال ۸۶۸ در سن هشتاد و یک سالگی فوت کرده است. بنابراین تولد او در سال ۷۸۷ بوده است. پس اگر نزل‌آبادی مثنوی خود را در سال ۸۰۸ تمام کرده و این تاریخ صحیح باشد، در آن صورت فخرالدین در آن زمان ۲۱ ساله بوده است. ولی قراین موجود نشان می‌دهد که سال ۸۰۸ صحیح نباشد. یکی از این قراین ابیاتی است که امین‌الدین در مدح خواجه فخرالدین سروده و او را آصف خوانده است:

مطربا ارغنون بیاور باز	نغمه بنما و بربطی بنواز
با نوایی چو نغمه داود	وصف آصف بگو به نغمه عود
گوی: ای آفتاب دانش و داد	بی‌وجود تو کاینات مباد
فخر دینی ^۹ و دین که مهر سپهر	همچو من مدح گویدت از مهر

(ابیات ۷- ۳۴۰۴)

در جای دیگر او را «فخر سادات» و «آصف اعظم» خوانده است (بیت ۱۵۰۸).

ابیات فوق را بعید است که امین‌الدین در حق جوانی ۲۱ ساله سروده باشد.

قرینه دیگر این است که ظاهراً امین‌الدین کم و بیش هم‌سن خواجه اوحد بوده و باز بعید است وی در سن کم این مثنوی را سروده باشد.

قرینه دیگر ذکر نام شاعری به نام جمالی است که امین‌الدین قصیده‌ای هم از زبان او نقل کرده است. جمالی در مجلس شاه، پیش از خواندن قصیده، خود را معرفی می‌کند:

گفت: ای شاه مشتری خاطر	هست نامم جمالی شاعر
هست سی سال تا مدیح جمال	هست او زاد من به ماه و به سال
گفته‌ام یک قصیده خوب و روان	به لطافت چو لؤلؤی عمان

(ابیات ۸- ۴۰۸۶)

تنها شاعری که در نیمه اول قرن نهم می‌زیست و نامش جمالی بود و ما می‌شناسیم جمالی اردستانی است، و احتمالاً منظور امین‌الدین نیز همین جمالی است، گرچه قصیده‌ای که وی نقل کرده است در دیوان چایی جمالی (تصحیح ابوطالب میرعبدینی، تهران: ۱۳۷۶) نیامده است. جمالی در سال ۸۷۹ وفات کرده است و در یکی از

رساله‌های خود گفته است که «پنجاه سال است که غزا می‌کنم با این خلق و خلق را خبر نیست». ^{۱۰} تاریخ تألیف رساله یاد شده در یکی از نسخه‌های خطی آن ۸۶۶ است و اگر در آن زمان جمالی ۲۰ ساله هم بوده باشد، در آن صورت تولد او حدود ۷۹۶ خواهد بود. ^{۱۱} بنابراین، در سال ۸۰۸ او احتمالاً طفلی هفت-هشت-ده ساله بوده و نمی‌توانسته است شاعری معروف باشد.

با توجه به قرآینی که ذکر کردم، آنچه منطقی به نظر می‌رسد این است که نزل آبدی مثنوی خود را حدوداً در اواسط سده نهم سروده است. احتمال می‌رود که در مصراع «هفت صد و هژده و نود افزون» لفظ «هژده» تصحیف لفظ دیگری، مثلاً «پنجاه» بوده باشد، و در آن صورت تاریخ نظم این مثنوی ۸۴۰ خواهد شد. والله اعلم.

همان‌گونه که ممدوح نزل آبدی در علوم مختلف و حکمت دست داشته است، خود وی نیز اهل حکمت و عرفان بوده و اساساً مثنوی او اثری است عرفانی و تا حدودی فلسفی و داستان اصلی او نیز کلاً جنبه تمثیلی و رمزی دارد. در همان ابتدای مثنوی (بیت ۱۷) شاعر می‌گوید که داستان خود را از عقل کل شنیده است، و در جای دیگر نیز همین معنی را بیان می‌کند، و می‌گوید:

عقل داننده سخن پرداز
که مر این قصه کرده است آغاز

(بیت ۶۴۷)

قهرمانان و شخصیت‌های داستان اصلی همه خیالی‌اند و هریک نمودگار معنایی مابعدطبیعی است. جمال مظهر روح یا جان است و جلال نمودگار عقل یا نفس ناطقه:

صورت و نقش و فکر هست خیال
روح باشد جمال و عقل جلال
بر سر لوح عقل کل مشروح
این چنین دیده بود دیده روح

(ابیات ۱- ۱۸۷۰)

و در جای دیگر از زبان پیری روشن دل خطاب به جلال می‌گوید:

نفس ناطق تویی و نام جلال
روح معشوق تست و هست جمال

(بیت ۴۴۱۷)

رمزی بودن داستان جمال و جلال مبتنی بر نظر فلسفی شاعر درباره دو عالم کبیر و صغیر است. نفس ناطقه یا عقل برای بیرون رفتن از عالم جسمانی و رسیدن به مرتبه روحانی و وصال با معشوق باید سفری باطنی در پیش گیرد. این سفر باطنی را شاعر از راه یک سفر ظاهری در عالم خارج شرح می‌دهد. به عبارت دیگر، او سفر در عالم

صغیر را با استفاده از شخصیت‌ها و حوادثی در عالم کبیر شرح می‌دهد. این بدان جهت است که دو عالم بیرونی و درونی درست با هم متناظراند:

ای پسر هرچه هست در عالم هست مثلش^{۱۲} به عالم آدم

(بیت ۴۳۰)

در عالم کبیر چهار عنصر باد و آتش و آب و خاک است، و نظیر اینها در عالم صغیر نفس و خون و رطوبت و هیئت قالب یعنی بدن است:

نفس تو باد گشت و آتش خون آب باشد رطوبت به درون
هیئت قالب تو مشتی خاک گشته در صنع خانه ادراک

(ابیات ۷ - ۴۳۸۶)

روز و شب، فصول چهارگانه، کوه‌ها و هفت اقلیم نیز هریک نمودگار معانی در درون انسانند:

در وجود تو استخوان‌ها کوه	چون جواهر در اوست مرانبوه
هفت اقلیم هست هفت اعضا	کردم این سرّ به معرفت پیدا
چار فصل است در جهان هر سال	با تو گویم بیان این احوال
هست ادراک همچو فصل بهار	آرد او از شجر برون برو بار
هست در تن خیال تابستان	او کند پخته میوه عرفان
قوت حفظ پس خزان ^{۱۳} باشد	پخته میوه در آن زمان باشد
قهر مانده زمستان است	موسم خشکی درختان است

(ابیات ۹۶ - ۴۳۹۰)

اشخاصی هم که جلال با آنان برخورد می‌کند یا همراه می‌شود و به او کمک می‌کنند رمز قوا و حالات و صفات درونی است. مثلاً اختیار، عقل نیکوکار است و فیلسوف عشق کارگزار (بیت ۴۳۳۴)، دیوهای که جلال با آنها برخورد می‌کند نفس لؤامه و نفس امّاره‌اند (بیت ۴۴۴۰)، ازدهای هفت سر نیز شهوت است (بیت ۴۴۶۰)، و همین طور سایر موجودات. امین‌الدین عقاید عرفانی و فلسفی را هم در قالب حوادث داستان بیان کرده است. مثلاً گلها و مرغان و موجودات بی‌زبان دیگر وقتی به زبان حال با جلال سخن می‌گویند، شاعر اظهار می‌کند که کسی که در این موجودات سخن می‌گوید در حقیقت معشوق یعنی جمال است. جمال همه‌جا هست.

هر زمان صورتی برآراید خویش را همچو مرغ بنماید

گاه دشمن شده است و گاهی دوست
 بحر و بر منزل و سرای وی است
 او بود گنج اوست نیز طلسم
 گاه سروی است گاه بستانی است
 همه چیزی ازو بود موجود
 گاه عذرا و گه بود وامق
 کس نیابد به کنه کارش راه

هر که بینیم جملگی همه اوست
 هرکجا هست جای جای وی است
 گاه جان است و گاه باشد جسم
 گه بیابان و گه گلستانی است
 بی وجودش نبود هیچ وجود
 گاه معشوق و گه بود عاشق
 نیست از حالتش کسی آگاه

(ابیات ۹-۱۴۹۲)

نه فقط معشوق و عاشق، بلکه خود عشق نیز تجلی جمال یا حسن است:

عشق نوری ز حسن طلعت اوست
 عشق شمعی است شعله چون افروخت
 عشق در دل چو فتنه انگیزد
 در ره عاشقی سلامت نیست
 عشق و معشوق و عاشقند به راه

که بدان نور ره برند به دوست
 غیر معشوق هرچه دید بسوخت
 عقل از وی دو اسب به بگریزد
 عشق کاری است جز ملامت نیست
 هست یک شیء واحد ای آگاه

(ابیات ۶-۲۰۵۲)

مطالبی که امین‌الدین درباره حسن و عشق و وصال و توحید و درد و بلای عشق و رنج فراق و سخت‌کوشی و جانفشانی عاشق گفته است چیز تازه‌ای نیست؛ آنچه در مثنوی او جنبه ابتکاری دارد، درآوردن این موضوعات و مطالب در قالب داستان و صیغه ادبی بخشیدن به آنهاست.

امین‌الدین نه فقط به نظریات فلسفی و عرفانی توجه داشته، بلکه به فلسفه عملی یعنی اخلاق هم عنایت داشته و لایه‌لایه حوادث داستان خود ابیاتی هم در پند و نصیحت گفته است. نمونه آنها ابیات زیر است:

خوب گفت این کلام مرد حکیم
 که هر آن کس که تخم زشتی کاشت
 چه مکن تا نیفتی در چه خویش

دار در گوش همچو درّ یتیم
 بر آن تخم خویشتن برداشت
 بد مکن تا نیایدت بد پیش

(ابیات ۶-۳۶۴۴)

متن مثنوی جمال و جلال، همانطور که اشاره شد، از روی یک نسخه ناقص چاپ شده است. از ابتدای مثنوی چند بیتی افتاده است. در میانه اثر نیز ابیات فراوانی از

جاهای مختلف افتاده است. مثلاً در جایی که حکایت‌گفتن مرغان چهارگانه آمده فقط حکایت‌گفتن کبوتر به صورت کامل ذکر شده است (ص ۱۱۰ به بعد). متنی که معمولاً از روی یک نسخه تصحیح می‌شود غلط هم دارد، و مثنوی جمال و جلال هم متأسفانه از این حکم مستثنی نیست. بعضی از این غلط‌ها را به سهولت می‌توان پیدا و اصلاح کرد. به دو مورد از این غلط‌ها قبلاً اشاره کردیم. بسیاری را هم فقط با کمک نسخه یا نسخه‌های دیگر می‌توان اصلاح کرد. به هر حال چاپ و نشر این اثر به همین صورت هم کاری بوده است ارزنده.

پی‌نوشتها

۱. در نسخه چاپی: مغلق.
۲. دولتشاه سمرقندی، تذکرة الشعراء، تهران ۱۳۳۸، ص ۸-۳۳۷. مطلبی را که دولتشاه گفته است شیرعلی خان لودی در تذکرة مرآة الخيال (به اهتمام حمید حسینی، تهران ۱۳۷۷، ص ۵۷) نیز آورده است و نسبت امین‌الدین را به جای نزل‌آبادی اشتباهاً استرآبادی نوشته است. مطلبی هم که سعید نفیسی در تاریخ نظم و نثر (ج ۱، ص ۳۰۴) آورده از دولتشاه اقتباس کرده است.
۳. درباره این اثر بنگرید به تحقیق محمد علی خزانه‌دار در منظومه‌های فارسی، تهران ۱۳۷۵، ص ۸-۱۵۷. همانطور که خزانه‌دار گفته است، این اثر را بعضی از فهرست‌نویسان به کاتبی نیشابوری نسبت داده‌اند، ولی مرحوم ملک‌الشعراء بهار در یادداشت خود به نسخه خطی که از این اثر در اختیار داشته و هم‌اکنون در مجلس شورا است (شماره ۳۵۸) نوشته است که این اثر از «امین‌الدین محمد از مردم سبزوار» است. (نیز نک. منزوی، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج ۴، تهران ۱۳۵۱، ص ۲۶۷۲).
۴. ابوالحسن علی بن زید بیهقی، تاریخ بیهقی، تصحیح احمد بهمنیار، تهران ۱۳۰۸ [افست ۱۳۶۱]، ص ۱۱۸.
۵. میرنظام‌الدین علیشیر نوائی، تذکرة مجالس الفایس، به اهتمام علی‌اصغر حکمت، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۴.
۶. همان، ص ۲۶.
۷. تذکرة الشعراء، پیشگفته، ص ۶-۳۳۵.
- ۸ و ۹. کلمه دنی (= دنیا) در هر دو جا در نسخه چاپی به غلط دینی ضبط شده است.
۱۰. پیر جمال‌الدین اردستانی، مرآة الافراد، تصحیح حسین انیسی‌پور، تهران ۱۳۷۱، ص ۱۵۵.
۱۱. انیسی‌پور، در مقدمه خود به مرآة الافراد (ص ۸-۱۷) با توجه به همین شواهد نتیجه گرفته است که تاریخ تولد جمالی می‌بایست حدود ۸۱۶ باشد، گویی جمالی از بدو تولد با خلق غزا می‌کرده است.
۱۲. در نسخه چاپی: فعلش.
۱۳. در نسخه چاپی: نیک خوان.